



## بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای انجمن اهل قلم - 8 / بهمن / 1381

بسم الله الرحمن الرحيم

این جلسه شما دوستان عزیز و نیز این مطالبی را که بیان کردید، خیلی مغتنم می شمارم. بعضی از شما هم ملاحظه کردید و آن چیزی را که می خواستید بگویید، قدری رونوش شده و کوتاه بیان کردید. لکن آن ابعاد ناگفته و در سایه مانده فرمایشهای آقایان هم برای من قابل حدس است. همچنان که خیلی از حرفها را هم که در ذهنتان بود، نگفتید: «گوش کن با لب خاموش سخن می گویم». در واقع با لب خاموش آنچه را که باید تفهیم می کردید، تفهیم کردید. تقریباً همه بیاناتتان هم درست است و ما قبول داریم. البته سؤالهایی هم مطرح کردید که چون من یادداشت نکردم، شاید نتوانم به همه آنها پاسخ دهم. بعلاوه مسائل کلی تری هست که شاید مطرح شدن آنها مهم باشد؛ از جمله این که آقای «نوری زاد» در باب شاهنامه پرسیدند. بله؛ من موافقم که از «فردوسی» تجلیل شود، شاهنامه تحلیل شود و حکمت فردوسی استخراج گردد تا همه بدانند که این حکمت، اسلامی است یا غیراسلامی. این بزرگداشتی هم که برگزار شد، اصلاً به دستور و خواست من بود؛ منتها چون اواخر ریاست جمهوری ام بود، به آقای مهندس «حجت» گفتم که دنبال نمایید و فردوسی را بزرگ کنید. فردوسی باید هم بزرگ شود. فردوسی در قلعه است. امیدواریم کم کاری - که دوستان اشاره کردند - گریبان ما را نگیرد تا حکمت فردوسی را بیان کنیم. ما هستیم که اسم او را «حکیم ابوالقاسم فردوسی» گذاشتیم؛ دشمنان دین که این اسم را نگذاشته اند. خوب؛ این حکیم چه کسی است و حکمت او چیست؟ آیا حکمت زردشتی است، حکمت بی دینی است، حکمت پادشاهی است یا حکمت اسلامی؟ این را می شود در آورد. اگر کسی به شاهنامه نگاه کند، خواهد دید که یک جریان گاهی باریک و پنهان و گاهی وسیع، از روح توحید، توکل، اعتماد به خدا و اعتماد به حق و مجاهدت در راه حق در سرتاسر شاهنامه جاری است. این را می شود استخراج کرد، دید و فهمید. مخصوصاً بعضی از شخصیت‌های شاهنامه خیلی برجسته هستند که اینها را باید شناخت و استخراج کرد. من یک وقت گفتم که «اسفندیار» مثل این بچه حزب اللهیهای امروز خود ماست! در فرهنگ شاهنامه یک حزب اللهی غیور دین خواه مبارز وجود دارد. بله؛ این کارها را شما بکنید تا دیگران نکنند. شما که نکردید، دیگران می کنند.

من نمی دانم مراد از این سؤال که آیا در مسائل سیاسی باید وارد شد یا نه، چیست؟ هر آنچه که این جمع فرزانه پخته صاحب معرفت عمیق و وقار و متانت طبیعی را از این حالت درآورد و به تلاطمهای هیجانی بیندازد، بد است. خوب؛ مسائل گوناگونی مطرح می شود: مسائل بین المللی از قبیل مسأله جنگ عراق، بالکان و غیره تا مسائل داخلی گوناگون. بعضی از این مسائل، مثل شعله یک پوشال است، اما شعله پوشال در واقع هیچ محض است. حالا شما هم بباید وارد این شعله شوید که چه بشود؟! معنای این حرف این نیست که شما از سیاست دورید یا دین و فرهنگ از سیاست جداست. امروز ماهیت کار شما - چه بخواهید و چه نخواهید - اصلاً سیاسی است. امروز هر کس که از اسلام، استقلال کشور و آزادی به معنای درست، حمایت می کند، یک کار سیاسی محض انجام می دهد؛ زیرا کسانی که با ارزشها، مبانی و اصول ما مخالفت می کنند، با اغراض سیاسی مخالفت می کنند و اغراض سیاسی هم خیلی معلوم است؛ یعنی شیوه‌ها پیچیده است، اما اغراض پیچیده نیست. خوب؛ یک تاجر، یک کمپانی‌دار و یک استثمرگر در دنیا چه می خواهد؟ هدف اینها در عراق در درجه اول غیر از نفت چیست؟! این واضح است. روشهایی که به کار می گیرند تا این را با هزینه و بهای کم به دست آورند، پیچیده است؛ اما هدف روشن و مسلم است. کارهای سیاسی آنها هم برای این مقصود و هدف معلوم است. طبیعت کار شما هم که در مقابل آنها مثل کوه و کاملاً استوار و سستبر ایستاده اید، سیاسی است. ناگزیر این طور است و لزومی ندارد که شما برای اینکه مبادا بگویند آقایان سیاسی نیستند یا عافیت طلب، یا فلانند، دستپاچه شوید و درباره فلان قضیه داخلی، فلان حزب، فلان انتخاب



و فلان حادثه، موضعی بگیرید. بنده این را لازم نمی دانم. هر کس به مقتضای جای خود ممکن است موضعی بگیرد؛ اما لزومی ندارد که «انجمن قلم» موضع بگیرد.

اما این که این انجمن چقدر مهم است؛ به نظر من، کار شما در حدّ اعلاّی اهمیت است. من به شما عرض کنم - نه این که چون اسم شما انجمن قلم است و این شکل بخصوص را دارید - هر آنچه که يك جمع متعهد صاحب اندیشه و هنر را دور هم جمع کند و بتواند مثل نخ تسبیح اینها را مجتمع نماید، یکی از بزرگترین رحمتها و نعمتهای الهی است. شما این کار را کرده اید و این دلایلی دارد که بر شما آشکار است و من هم به طور مختصر اشاره خواهم کرد. کاری که شما باید بکنید این است که اوّل این انجمن را محکم نگه دارید؛ یعنی مانع لق شدن خشتهها و پایه های این تشکیلات شوید. کار دوم این است که برای نگهداشتن آن بلاشک احتیاج دارید به این که مرتب نفس و خون جدید وارد آن کنید؛ چون يك مجموعه بسته و بدون تبدل خون و هوای آزاد، بعد از مدتی به طور طبیعی فرسوده و کهنه خواهد شد. شما باید خونهای جدید را وارد کنید. البته خون سالم وارد کنید و حواستان جمع باشد که خون هیپاتیتی یا ایدزی وارد نکنید! البته بنده نمی خواهم معیارهایی را که شما گفتید، رد یا قبول کنم - لابد بررسی و تصمیم گیری کرده اید و من درباره آنها نظری نمی دهم - اما به هر حال صافی داشته باشید و بدانید که خون هیپاتیتی و ایدزی هم هست و وارد می شود! ولو نشاطی هم ایجاد می کند؛ لکن آدم را در بلندمدت دچار بیماریهای مهلك و علاج ناپذیر می کند. برای این کار دوم - که وارد کردن خون جدید و پاک است - احتیاج است به این که شما بعضیها را رشد دهید. پس کار سومی به وجود می آید که عبارت است از جستجو کردن استعدادها خوب و تابناک، گزینش کردن صحیح و عادلانه، آوردن و وارد مجموعه کردن آنها. در این هیچ تردیدی نکنید. الان در سرتاسر کشور يك حرکت عمومی عجیبی شروع شده است؛ از همین جمعیتهای کوچک دانش آموزی گرفته تا دانشجویی و بالاتر از دانشجویی. الان هزارها نقطه و کانون در این کشور به وجود آمده است. در همین تهران و در شهرستانهای گوناگون خیلی هست. شاید در همان کنگاور هم - که آقای نوری زاد را آن طور متأثر و عصبانی کرده - یکی باشد. همه اینها محض احساس تکلیف مبارزه می کنند. این تابلو تهاجم فرهنگی را که ما چند سال پیش بلند کردیم و عده ای سنگبارانش کردند، خوشبختانه اینها قبول و بلند کرده اند. الان در همه این تشکلهای کوچک ناشناخته و احصاننده، جهت واحدی وجود دارد و آن مبارزه با تهاجم فرهنگی است. از بچه ها می پرسید شما می خواهید چه کار کنید؛ این کتاب، نمایشنامه، جزوه، بروشور و شعر را برای چه نوشتید و این انجمن را برای چه درست کردید؟ می گویند می خواهیم با تهاجم فرهنگی مبارزه کنیم. این کار خیلی مبارک است و این را دست کم نگیرید. در بین همینهاست که شما آن معدنهای الماس و طلا را پیدا می کنید: «التاس معادن كمعادن الذهب والفضة (1)». بروید و آنها را شناسایی و گزینش کنید و به شکل حساب شده ای وارد مجموعه نمایید. البته می توانید مجموعه را دارای دهلیزها و گردونها و گیتیههای گوناگون کنید تا اینها را راحت و بی دغدغه وارد کنید؛ یعنی از يك قرنطینه ناآشکاری بگذرانید و بعد وارد اصل مجموعه کنید. از این کارها باید بکنید.

خوب؛ به سراغ حرفهای حقی که آقای «زرشناس» گفتند، بیاییم. بنده شبیه همین حرفها را غالباً با دوستان فرهنگی مطرح می کنم. خوب؛ ما قدرت تولید، جرأت تولید، قدرت فروش و پخش و تبلیغات کم داریم و اینها از کمبودهای ماست. این کمبودها چطور حل می شود؟ جنابعالی چند راه به بنده پیشنهاد کردید. مثلاً به پژوهشگاه فلان، دفتر تبلیغات قم، سازمان تبلیغات، بسیج و غیره مطالبی را بگویم. گفتن این حرفها کار آسانی است؛ یعنی با دو خط نوشته این حرفها گفته خواهد شد. آنها هم قطعاً می خواهند کاری بکنند، اما چگونه بکنند؟ اوّلین نیاز این است که يك جمع فرزانه در حدّ بلوغ لازم برای این کار را بتوانند جمع کنند، مطلب را به آنها تفهیم نمایند، آنها این مطلب را بپذیرند، به آن ایمان پیدا کنند و حاضر شوند در مقابل ما به ازایی یا بدون ما از بنشینند و تولید کنند تا آنها کار کنند. خوب؛ ببینید که اهمیت و تأثیر این کارهای پیش نیاز، از اصل سفارش کردن من بیشتر و زمانش



طولانیتر است! من می گویم این کارها را انجمن قلم بکند، یعنی همه کارها را شما بکنید. شما نگاه کنید به این مجموعه هایی که اسم آوردید و در خدمت شما قرار دارد. از اینها هر چیزی که من بتوانم در خدمت شما قرار دهم، بدانید که در خدمت شما قرار می گیرد. شما کاری کنید که آنها مثل چاپخانه باشند؛ یعنی شما مطلب را تولید کنید، حروف چینی و صفحه آرایی را هم خودتان بکنید و بدهید آنها برایتان چاپ و توزیع کنند. سعی کنید کارها این طور از آب در آید تا آنها مجبور نباشند برای چاپ یک کتاب دینی به سراغ عوامزدگی و عوامگرایی بروند و مثلاً یک کتاب پرفروش کم مایه را پخش کنند. برگشتیم به مسأله اول که انجمن قلم باید حفظ شود. من با این چشم به این مجموعه نگاه می کنم. ... بله؛ من با این چشم به این انجمن و امثال آن و به شما دوستان نگاه می کنم. بعضی از شما را از نزدیک و با خاطره های خیلی خوش می شناسم. اسم بعضی را شنیده یا کارهایشان را خوانده و دیده ام. اغلب شما را می شناسم و حقیقتاً به جمع شما اعتقاد دارم و به این معنا اعتقاد دارم که می دانم شما برای این کار صلاحیت و قدرت دارید: شما هم صلاحیت روحی و فکری و هم صلاحیت کاری دارید. بسم الله! وارد شوید و این کارها را بکنید و اصلاً تشکل را براین اساس پیش ببرید. کار یک مجموعه هر چه تندتر و پرمعناتر باشد، ماندگارتر خواهد شد. اصلاً سازمانهای بشری با کار زنده اند. مثلاً اگر شما به یک یگان نظامی، تحرک و برنامه و دستور ندهید، یک ماه که در یک جا بماند به خودی خود منحل می شود. لازم نیست کسی آن را منحل کند؛ به خودی خود منحل می شود! قدرت و نفوذ فرماندهی در سراسر تمام اجزای این مجموعه است که آنها را به حرکت و نشاط در می آورد و حیات جمعی شان را حفظ می کند. شما این کار را بکنید؛ یعنی در این مجموعه خودتان کار را چنان بدمید که تحرک آن دائمی باشد و اصلاً این فکر به ذهن کسی نیاید که ممکن است روزی این مجموعه منشعب یا منحل شود. البته مشکلات مالی شما جدی است و این هفت میلیون تومانی که ایشان گفتند، حقیقتاً معجزه است؛ یعنی ما هم قبول می کنیم که این یک معجزه است. خوب؛ با معجزه که نمی شود، و مصلحت نیست که انسان دائماً با معجزه زندگی کند. ما موافقیم که هرطور شده و از هر راهی به شما کمک شود. البته این احتیاج دارد به این که دوستان فکر کنند و راههای معقولی را پیشنهاد نمایند. من هر چه بتوانم، در این زمینه همکاری می کنم؛ لکن مجموعه را به کار فرهنگی بکشانید.

عزیزان! فرهنگ، اساس کار ماست. در واقع، فرهنگ با همه شعب آن، یعنی علم و ادبیات و غیره، روح کالبد هر جامعه است. بدون شك، فرهنگ مثل روح است. بلاشك فرهنگ است که جامعه را به اصل کار یا بیکاری، به کار تند یا کند و به جهتگیری خاص یا به ضد آن جهتگیری وادار می کند. بنابراین نقش فرهنگ، نقش روح در کالبد اجتماع - کالبد بزرگ انسانی - است. تسخیر ملتها از طریق تزریق و تحمیل فرهنگ بیگانه، کار تازه شناخته ای نیست، بلکه از قدیم بوده است؛ منتها در یک دو قرن اخیر بر اثر علمی که غربیها به دست آورده اند و همه کارهای خودشان را منظم و مرتب و با فرمول و برنامه انجام داده اند، این کار را هم با فرمول و برنامه کرده اند و می کنند. آنها می دانند که این کار را چگونه باید بکنند و کجاها را بیشتر هدف بگیرند. آنها تجربه هم پیدا کرده اند و انصافاً در کار تبلیغات، فرهنگ سازی و فرهنگ دهی به کشورها و ملتها فوق العاده اند. شما الان نگاه کنید؛ اگر به اغلب کشورهای اسلامی بگویند که بناست شما از لحاظ اقتصادی به فلان نقطه اوج برسید، قبول می کنند؛ اما اگر بگویند که بناست در رقابت با امریکا، امریکا را به زانو درآورید، هیچ کدام قبول نمی کنند! این یک فرهنگ و فهمی است که به آنها داده شده است. نباید این را نشانه واقع بینی آنها گرفت؛ چون واقع قضیه این نیست. ملتی مثل ملت مالزی اگر آدم با عرضه ای در رأس آموزش باشد، حداقل با یارگیری می تواند این کار را بکند. آن جلسه دیگر هم به شما گفتم که الان امریکا در کار عراق درمانده است. به این عربده کشیها که نبایستی نگاه کرد. اینها سیاست است و با اینها نمی شود قضایا را محاسبه کرد. معلوم می شود که بمب اتم هم در این جاها کارساز نیست. امکانات تبلیغی و وجود دستگاههای حرفه ای شبانه روزی سیاست در امریکا و کشورهای همراهش هم



کارساز نیست. در قضیه عراق درمانده اند. اگر فرصت می بود، برای شما بیان می کردم و شما هم تصدیق می کردید که درمانده اند. ممکن است حمله کند؛ اما حمله اش ناخواسته خواهد بود. الان ایده آل امریکاییها این است که بدون جنگ بر عراق مسلط شوند. اگر این همه تبلیغات برای جنگ نکرده بودند و با هزار و یک دلیل ثابت نکرده بودند که «صدام» باید از بین برود و عراق تسخیر شود، حتماً دُمشان را روی کولشان می گذاشتند و برمی گشتند! منتها با این همه تبلیغات، دیگر راه برگشت هم ندارند. مسأله این است.

خوب؛ این واقعیتی است که وجود دارد. بنابراین یک ابرقدرت در توان و اندازه و حجم و مقدار امریکا در قضیه ای مثل قضیه عراق - که یک حاکمیت صددرصد تحمیلی بر مردم آن جا وجود دارد - نمی تواند بی هزینه های زیاد این کار را بکند. البته می تواند؛ اما هزینه های فراوانی دارد که آن هزینه ها برایش خیلی گرانتر از عراق تمام خواهد شد. اهدافی که اینها در عراق دارند، به شدت ضربه پذیر است. الان قضیه فلسطین، قضیه جمهوری اسلامی ایران، قضیه بیداری اسلامی در دنیای اسلام، قضیه عراق و نیمه قضیه افغانستان - حالا این را نیمه قضیه به حساب آوریم! - مشکلات زیادی برای امریکا به وجود آورده است. به قول مرحوم «حاج شیخ حسین لنگرانی» امریکا مثل کسی است که روی گنبدی با یک دستمال گردو در دستش نشسته و گوشه این دستمال باز شده، گردوها از گنبد می ریزد و او در بالای گنبد می خواهد گردوها را بگیرد! یکی از این طرف و یکی از آن طرف به پایین می افتد؛ اگر او بخواهد دست و پا بزند، خودش هم می افتد! الان وضع امریکا حقیقتاً این طور است.

پس ببینید، فرهنگ در یک کشور و در یک ملت این اثر را به وجود می آورد که امریکاییها احساس کنند، بفهمند و باور کنند که کاری از آنان ساخته نیست. فرهنگ این معجزه را دارد.

ما امروز وقتی به گذشته و آینده خودمان نگاه می کنیم، می بینیم کار بزرگ ما در پیش است. مسأله ما این نبود که یک حکومت فاسد که بر سر کار بود، برود و ما چند نفر غیرفاسد بر سرکار بیاییم. این مسأله مقدماتی بود. مسأله اساسی، انقلاب است؛ یعنی تحوّل حقیقی در ارکان، بنیادها و زیرساختهای جامعه در جهت ایجاد عدالت، ایجاد آزادی، ارتقای فکری و علمی و خلاصه بارور شدن شخصیت انسانی و از حالت نازایی علمی و فرهنگی و اقتصادی بیرون آمدن. ما که به این جا نرسیدیم. می خواهیم برویم تا برسیم. این راجع به بخش مقدماتی کار.

در بخش نهایی کار، هدف انقلاب گسترده کردن این قضیه در همه دنیای اسلام بود. هدف کسانی که درباره انقلاب فکر و کار و بحث کردند و هدف خود امام - که تجسم انقلاب بود - این بود. حال ممکن است کسی بگوید که اگر ما خودمان را با اهداف بین المللی درگیر کنیم، در داخل از اهداف کوتاه مدت خود باز می مانیم. خیلی خوب؛ تاکتیک اتخاذ کنید. ما در جاده ای که به دنبال هدفی حرکت می کنیم، به جاهایی می رسیم که جاده به طور طبیعی به جهت عکس پیچ می خورد، مثلاً به طرف جنوب می رویم، برمی گردد به طرف شرق یا شمال؛ ولی این موقتی است. اتخاذ تاکتیک هیچ منافاتی ندارد با این که انسان آن راهبرد اساسی را به هیچ وجه فراموش نکند. این راهبرد و هدف، جلو چشم ماست. ما نمی توانیم از این هدف بگذریم و این به یک بنیه سالم و قوی فرهنگی احتیاج دارد. همه عناصر فرهنگی از جمله شما برادران انجمن قلم و دیگر کسانی که در این زمینه ها کار می کنند، بایستی این را یک بار و وظیفه بر دوش خود بدانند.

اگر بخواهیم در زمینه گسترش و توسعه واقعی فرهنگ و اندیشه و علم حقیقتاً کار کنیم، احتیاج داریم به این که از مواهب خدادادی و در درجه اول آزاداندیشی استفاده کنیم. آزاداندیشی در جامعه ما یک شعار مظلوم است. تا گفته می شود آزاداندیشی، عده ای فوری خیال می کنند که بناست همه بنیانهای اصیل در هم شکسته شود، و آنها چون به آن بنیانها دلبسته اند، می ترسند. عده ای دیگر هم تلقی می کنند که با آزاداندیشی باید این بنیانها شکسته شود. هر دو گروه به آزاداندیشی - که شرط لازم برای رشد فرهنگ و علم است - ظلم می کنند. ما به آزاداندیشی احتیاج داریم. متأسفانه گذشته فرهنگ کشور ما فضا را برای این آزاداندیشی بسیار تنگ کرده بود. همین مطلبی که راجع





به ترجمه فرمودند، درست است. منظور از ترجمه فقط ترجمه کتاب نیست، بلکه ترجمه فرهنگ، ترجمه فکر، ترجمه نظریات بیگانه، آنها را به شکل وحی منزل تلقی کردن و در یک جایگاه غیرقابل خدشه قرار دادن، بلایی بوده که در جامعه ما وجود داشته است. همان ترجمه ها را تکرار کرده ایم؛ هر چه را که دیگران گفته اند، تکرار کرده ایم و دچار جمود شده ایم. اگر بخواهیم رشد کنیم، بایستی بتوانیم در فضای لایتناهی فکر بال و پر بزنیم؛ باید حرکت کنیم. اگر بخواهیم در اقتصاد، فرهنگ، علوم انسانی، فلسفه و در همه زمینه های علمی و فرهنگی در چارچوب آن نظری که فردی در جایی گفته و یک عده طرفدار هم پیدا کرده و حالا مترجمی آن را ترجمه کرده یا خود ما آن را یاد گرفته ایم؛ یعنی در چارچوب آن فکر به عنوان یک شیء مقدس غیرقابل دست زدن، حرکت کنیم، این آزاداندیشی نیست، بلکه دنباله «کاغذباد» شدن است. ما در مشهد به این بادبادکها، کاغذباد می گوئیم. خیال می کند در هوا پرواز می کند، اما دنباله کاغذباد است، نخ آن هم دست یکی دیگر است. این کار آزاداندیشی نیست. محیط آزاداندیشی، محیط خاصی است که باید آن را ایجاد کرد؛ آن هم کار شماهاست. البته به نظر من، گفتگوی آزاد باید از حوزه و دانشگاه شروع شود.

ببینید؛ جمهوری اسلامی آزادی را به معنای حقیقی کلمه وارد جامعه ما کرد؛ اما استفاده از آزادی ادبی دارد. ما ادب استفاده از آزادی را هم باید یاد بگیریم و یاد بدهیم. این هم وظیفه جمهوری اسلامی است. عده ای به نام آزاداندیشی مرزهای فضیلت و حقیقت را لگدکوب کرده اند و به نام آزاداندیشی و نوآوری، همه اصول مقدس حقیقی را نادیده گرفته یا تحقیر و یا مسخره کرده اند. یک عده هم به صورت عکس العملی یا به خاطر مسائل دیگری که در ذهنشان بود، به پایه هایی چسبیدند که باید بر روی آن پایه ها نوآوری می شد. نبایستی به آنچه که گفته شده، اکتفا کرد و متحجر شد؛ یعنی تحجر در مقابل مرز شکنی و افراط در مقابل تفریط. همچنان که بعضی در محیط سیاسی، فاصله بین هرج و مرج و دیکتاتوری را اصلاً قبول ندارند و معتقدند که در جامعه یا باید هرج و مرج باشد یا دیکتاتوری! کأته از این دو خارج نیست. در عرصه فرهنگی هم همین طور: یا باید هرج و مرج و کفرگویی و اهانت به همه مقدسات و ارزشهای مسلم و مستدل شود و یا باید ذهنها بسته شود و تا کسی حرف تازه ای زد، فوراً همه او را هو کنند و علیه او جنجال نمایند! کأته هیچ حدّ وسطی بین این دو وجود ندارد. ما باید آن حدّ وسط، همان «امر بین الامرین» و تعادل را پیدا کنیم. البته این هم از راه گفتگوی محترمانه، عاقلانه، منصفانه و با استدلال، عملی است. این کار هم باید در حوزه و در زمینه مسائل حوزه، در زمینه فقه، فلسفه، کلام و دیگر علوم رایج حوزه انجام گیرد و هم در دانشگاه.

صاحبان فکر باید بتوانند اندیشه خود را در محیط تخصصی، بدون هوچیگری، بدون عوام فریبی و جنجال تحمیلی و زیادی مطرح کنند و آن نقادی شود؛ یک وقت به طور کامل رد خواهد شد، یک وقت به طور کامل قبول خواهد شد، یک وقت هم در نقادی اصلاح خواهد شد و شکل صحیح خود را به دست خواهد آورد. این اتفاق باید بیفتد. ما الان این را نداریم. البته من به شما بگویم که محیط حوزه از این جهت بهتر از محیط دانشگاه است. علت این است که در حوزه، نقادی یکی از محورهای اصلی است. همه این بزرگان حوزه که شما ملاحظه می کنید - چه آنهایی که امروز هستند و چه بزرگترهایی که در نسلهای گذشته ما بودند - اصلاً در همین محیط نقادی بزرگ شده اند. هیچ متکلمی و هیچ فیلسوف یا فقیهی از این که یک نظر مسلم فقهی یا اصولی یا کلامی قبل از خود را به کلی ابطال کند، ابایی ندارد و از این که کسی به او بگوید چرا ابطال کردی هم باکی ندارد؛ چون چنین چیزی اصلاً در حوزه گفته نمی شود. این سنت حوزه است که نظرات گذشتگان را مطرح کنند. شما ملاحظه کنید؛ امام رضوان الله علیه، آن وقت که در قم تشریف داشتند در درس اصول، نظرات مدّ روز را که نظرات مرحوم آیت الله نائینی بود، ذکر می کردند، بعد فیه اولاً، ثانیاً، ثالثاً، رابعاً و خامساً، اساس حرف را اصلاً به هم می ریختند. هیچ کس نمی گفت چرا. خوب؛ اگر کسی طرفدار آن نظریه بود، می رفت در درس خود یا در حاشیه ای که به تقریرات استاد می زد، می نوشت که من این حرف



استاد را قبول ندارم. تقریرات امام در بعضی از بخشها، چاپ شده است. شما نگاه کنید، در موارد بسیاری، امام مبانی بزرگان قبل از خود را خرد کرده و مبنای جدیدی به جای آنها گذاشته اند. آن وقت محشی که شاگرد امام و تقریرنویس است، در موارد متعددی حاشیه زده و به امام اشکال کرده که این فرمایش ایشان درست نیست و همان حرف مثلاً صاحب مبنای قبلی درست است. نه صاحب مبنای قبلی در نظر کسی کوچک می شود، نه کسی به امام اعتراض می کند و نه کسی به محشی که شاگرد امام است، اعتراض می کند. این طبیعت حوزه است.

البته این کارها باید سازماندهی شود. ما باید این تجربیات ناشی از مباحثه و گفتگوی سالم و محترمانه و شجاعانه را به صورت تجربه های انباشته ای درآوریم تا بتوانیم از آنها استفاده کنیم و علم را بارور نماییم. عین همین قضیه در دانشگاه وجود دارد. بارها گفته ام، این نهضت نرم افزاری که من این همه در دیدارهای دانشگاهی بر روی آن تأکید کردم، به همین معناست. ما باید علم و فرهنگ را تولید نماییم و باید کار اساسی کنیم. حکومت باید به صورت آشکار از برخورد افکار به صورت سالم حمایت کند.

یکی از وظایف نظام جمهوری اسلامی، حمایت صریح از برخورد افکار به شکل سالم است. این کار، ظرف و مجرا لازم دارد و این مجرا بایستی به وسیله خود دوستان دانشگاهی و حوزوی در بخشهای مختلف تنظیم شود. آنها باید این مجرا را درست کنند و امکان بدهند.

امروز متأسفانه فضا طوری است - چون این کارها را نکرده ایم - که اگر کسی بیاید نه لزوماً یک نظریه نو، بلکه یک بدعت، یک سنت شکنی یا یک لگدکوبی به یک مرز را سر چوب کرده و بلند کند و هیاهو راه بیندازد، می تواند عده ای را به صورت عوام فریبانه دور خود جمع کند. مخالف او هم با همان روش با او برخورد می کند و بنا می کند به محکوم کردن او از یک موضع طرد و لعن. شاید اصل محکوم کردن درست باشد؛ اما خیلی از اوقات شیوه اش درست نیست. گاهی هم می بینیم که کارهای خوبی در این زمینه انجام می شود. البته هر دو کار، غلط است؛ چون اگر آن نظریه یک نظریه نو است، اول باید در یک مجمع تخصصی مطرح شود، هیأت منصفه مورد قبولی علمی بودن آن را تأیید کند که بر پایه های علمی استوار است و مثلاً حرافی و لفاظی و عوام فریبی و جنجال سازی نیست. اول باید این را مشخص کنند. بعد از آن که معلوم شد ارزش علمی دارد، مورد نقادی قرار گیرد و حق و ناحق بودن، اشکال کردن بر موارد آن و تثبیت یا رد کردن پایه هایش آغاز شود. این معنا در دانشگاهها در همه زمینه های علمی حتی علوم محض، علوم پایه، علوم طبیعی و علوم انسانی جاری است و در زمینه های فرهنگی و اعتقادی و معارف و علوم حوزوی هم جاری است. این کارها باید بشود. حوزه و دانشگاه این کارها را باید بکنند. شما جمعی هستی که می توانید در این مجموعه کار، نقش ایفا کنید و حقیقتاً ما به آن احتیاج داریم.

متأسفانه یک عده اصولگرایی را با تحجر اشتباه گرفته و خیال کرده اند که اصولگرایی یعنی تحجر! در حالی که اصولگرایی به معنای تحجر نیست. اصولگرایی یعنی اصول مستدلّ منطقی را قبول داشتن و به آنها پایبند ماندن و رفتارهای خود را با آن اصول تطبیق کردن؛ مثل شاخصهایی که انسان را در یک جاده هدایت می کند. «ان الذین قالوا ربّنا الله ثمّ استقاموا (2)»، این استقامت کردن، اصولگرایی است. معنای تحجر این است که از هر آنچه که به صورت یک باور در ذهن انسان وارد شده، بدون این که پایه های استدلالی و استناد مستحکمی داشته باشد، بی دلیل و متعصبانه دفاع کردن. «اذ جعل الذین كفروا فی قلوبهم الحمیة الحمیة الجاهلیة (3)». «حمیت جاهلیت» گریبان کسانی را می گیرد و آنها جاهلانه از یک چیز دفاع می کنند. اصولگرایی با این دفاع جاهلانه و حمیت متعصبانه و متحجرانه اشتباه نشود. تا گفته می شود تحجر، ذهن بعضی به تحجر جناحهای دینی می رود. در حالی که جناحهای به اصطلاح روشنفکر و متجدد ما در تحجر دست کمی از متحجرین دینی ندارند، بلکه در مواردی به مراتب از آنها بدترند. من یادم نمی رود، دوران قبل از انقلاب در این مجالسی که با دانشجویان و بعضی از فعالان سیاسی چپ تشکیل می شد، اگر کسی حرفی می زد که با مبانی مارکسیسم اندک مخالفت و مساسی داشت، استدلال لازم نبود،



می گفتند این حرف باطل و غلط است! همان که در قرآن می گوید: «اِثْمًا وَجَدْنَا ابْنَانَا عَلٰی اُمَّةٍ (4)». چون این را شنیده اند، بر آن پای می فشردند و براساس آن هر حرف منطقی را باطل می کردند. تحجّر در آن جا بیشتر است. بنابراین اصولگرایی يك حرف است و تحجّر يك حرف دیگر. همچنان که آزاداندیشی غیر از بی بندوباری است. آزاداندیشی يك حرف و بی بندوباری يك حرف دیگر است. آزاداندیشی این است که شما در حرکت به سمت سرزمینهای ناشناخته معارف، خودتان را آزاد کنید، بروید، نیروها و انرژیهایتان را به کار بیندازید و حرکت کنید؛ اما معنای بی بندوباری این است که در حرکت به سمت قله يك کوه، اصلاً اهمیت ندهید که از کدام راه بروید. نتیجه این می شود که از راهی می روید و به نقطه ای می رسید که نه راه پیش دارید و نه راه پس و فقط راه سقوط دارید! در کوهنوردی، آنهایی که اهل رفتن به ارتفاعاتند، این را کاملاً تجربه کرده اند.

خوب؛ برای این که انسان به قله برسد، راه وجود دارد؛ باید آن راه را شناخت. هیچ مانعی ندارد که ما يك نقشه راهنما داشته باشیم و بگوییم راههایی که به قله می رود، اینهاست و این نقشه راهنما را در جیبمان نگه داریم و از آن حفاظت کنیم. این کار به معنای این نیست که ما متحجّریم، بلکه به معنای این است که ما عاقلیم و می دانیم که بدون این نقشه هدایت، حرکت کردن نااندیشیده ما را به سقوط منتهی خواهد کرد. بنابراین، این کارها لازم است. امروز ما احتیاج مبرمی داریم به این که تفکر آزاداندیشانه - که با آن فرهنگ و علم تولید خواهد شد و گسترش و توسعه واقعی پیدا خواهد کرد - در جامعه رشد پیدا کند و بتواند استعدادهای افراد را به سمت خود جذب نماید. امیدواریم که عناصر مستعد، با همت و با توکل - چه در حوزه، چه در دانشگاه و چه در مجموعه هایی مثل مجموعه شما - قدر این کارها را بدانند. شما در مجموعه خودتان اصلاً شك نکنید که نفس این جمع شدن دور هم يك نعمت بزرگ و يك کار حقیقی است که انجام گرفته است. مبدا بگذارید این کار، باطل و ضایع شود. از آن استفاده کنید و ان شاءالله کارهای بعدی را بر این اساس مترتب نمایید.

خوب؛ خیلی طولانی شد. بنده امشب مطالعه هم داشتم؛ چون فردا اوّل صبح درس دارم و قبل از درس هم وقت مطالعه نیست. اگر فردا درس ما، درس پرمایه ای در نیامد، يك مقدار آن مربوط به این جمع دوستانی است که امشب در خدمتتان بودیم! اما پیشیمان نیستیم از این که وقت مطالعه درسی را در خدمت دیدار شما دوستان - خواهران و برادران - گذاشتیم. امیدواریم که خدمات شما مرضیّ قلب مبارك حضرت بقيةالله ارواحنا فداه باشد و دعای آن بزرگوار شما را کمک کند و ان شاءالله هدایت الهی شما را به سمت درست ببرد و برساند.

والسلام علیکم ورحمةالله

1) -

2) احقاف: 13 فصّلت: 30

3) فتح: 26

4) زخرف: 22 و 23